

# شاهنامه و باستان‌شناسی ایران

## نوروز در شاهنامه و رابطه آن با جشن جمشید

یحیی ذکا

باستان‌شناسی و تاریخ ایران را از راه شاهنامه مورد پژوهش و بررسی قرار می‌دهم، شاید که راه‌گشایی باشد برای آیندگان که بتوانند از اینراه و از این دیدگاه در پاره‌یی از مطالب و داستانهای شاهنامه دقت نمایند و به پژوهشهای لازم دست یازند. و نتیجه‌های سودمندی برای فرهنگ و تمدن ایران بگیرند.

\*\*\*

فردوسی، در داستانهای آغاز شاهنامه، «اندر پادشاهی جمشید» شهریار پیشدادی، در جایی پس از بر شمردن نهاده‌ها و کارهای او می‌سراید:

چو این کارهای وی آمد بجای

ز جای مهی برتر آورد پای

بفر کیانی یکی تخت ساخت

چه مایه برو گوهر اندر ساخت

که چون خواستی، دیو برداشتی

ز هامون بگردون بر افراشتی

چو خورشید تابان، میان هوا

نشسته برو شاه فرمانروا

جهان انجمن شد بر تخت او

از آن بر شده فره بخت او

بجمشید بر، گوهر افشاندند

مر آن روز را روز نو خواندند

سر سال نو، هر مز فروردین

بر آسوده از رنج، تن، دل زکین

شاهنامه، حماسه ملی ما ایرانیان، از نظر مطالب و موضوعها و داستانهایی که در آن آمده، دریایی است بس فراخ و ژرف که سالها باید، شناورانی ماهر در آن شناگری کنند، باشد که با تلاش و کوششهای فراوان به کرانه‌های آن دست یابند، لیک باید افزود که در این دریای گسترده، تنها شنا کردن و دست‌وپایی چند بر آب زدن، برای ما ایرانیان بسنده نیست، و گاه‌بگاه باید غواصان تیزبین و تیز یاب در ژرفای آن غوطه خورند تا بتوانند دره‌های شاهواری فراچنگ آرند و آثار و نمونه‌هایی از آنچه در ته و ژرفای آن نهفته است بهمگان بنمایانند.

تاکنون آنچه درباره شاهنامه انجام پذیرفته، همه جز آن دست و پا زدنهای اندک بر سطح آب نبوده است و با افسوس باید گفت به شاهنامه جز از نظر ادبی و شعری و اندکی لغوی، از دیدگاه دیگری نگریسته نشده است و کسی در این دانشنامه ایرانی که پر است از آگاهیهای پر ارج گوناگون، چنانکه باید و شاید، غور و پژوهش نکرده یا در موضوعهای اساطیری و باستان‌شناسی و تاریخی و دینی و اجتماعی و اخلاقی و هنری آن به تجزیه و تحلیل‌های همه جانبه دست‌نزنده است و باید مقرر آمد که این قرآن عجم همچنان بی‌تفسیر و تاویل دانشمندان بازمانده است.

من شاهنامه شناس نیستم و در زندگانی و آثار فردوسی نیز دستی ندارم، کوششها و پژوهشهای در زمینه‌های تاریخی و باستان‌شناسی و هنر و فرهنگ عامه است اگر گوشه چشمنی بر شاهنامه دارم از این دیدگاه‌هاست و بس، و اینک در این انجمن والا، \* با فروتنی تمام برای نخستین بار یک موضوع مربوط به

\* - نخستین کنگره شاهنامه در بندر عباس (آبانماه ۲۵۳۶)

بنوروز نو، شاه گیتی فروز  
بر آن تخت بنشست فیروز روز  
بزرگان بشادی بیاراستند  
می ورود ورامشگران خواستند  
چنین جشن فرخ از آن روزگار  
بمانده از آن خسروان یادگار

خلاصه آورده‌های فردوسی در شاهنامه به نثر چنین است که جمشید پس از انجام دادن کارهای بزرگ در دوران پادشاهی خود، در سالهای آخر آن، با یاری فرکیانی و موافق با شکوه پادشاهی، تختی ساخت و آنرا که لابد از زر و سیم بود با در و گوهر آراست و جمشید هر هنگام که می‌خواست، دیوان که موجودات نیرومند و درشت هیكل بودند و کارهای خارق‌العاده انجام می‌دادند تخت را بر دوش گرفته از زمین با آسمان می‌بردند و جمشید بر روی تخت همچون خورشید بر آسمان می‌درخشید.

بانگیزه کارهای بزرگ و ساختن این تخت شگفت‌انگیز که آوازه‌اش در جهان پیچیده بود، بزرگان و مردمان از گوشه و کنار جهان رو بسوی تختگاه او نهادند و همگی ارمغانهای گرانبها از زر و سیم و درو گوهر، نثار کردند و شکوه و قدرت و ثروت جمشید بالا گرفت.

این اجتماع بزرگ در تختگاه جمشید که استخر و تخت جمشید بود، در روز ویژه‌ی انجام گرفت که با روزهای دیگر سال فرق داشت، آنروز، روز هر مزد، یکم روز از ماه فروردین، آغاز فصل بهار و سال نو بود. در آن روز خجسته که همه مردم جهان تن از رنج و دل از کین آسوده بودند، جمشید شاه ایران، که گه گیتی از کارهای او روشنی گرفته بود، شادمانانه و پیروزمنده بر تخت نشست و جشنی آراست و بزرگان و مهمانان خود را بار داد، در حالیکه رامشگران برامش و نوازندگان بناواختن رود مشغول بودند، همگی می‌گسارند و شادبها کردند و جشن گرفتند و آن روز را «نوروز» نام نهادند و این جشن خجسته و فرخ که هنوز در ایران زمین برپاست از آن خسروان یعنی گیومرث و جمشید شاه و شاهان دیگر که در برپا داشتن این جشن کوشا بودند برای ما یادگار مانده است.

\* \* \*

در اینجا بعنوان پیشگفتار لازم است گفته شود که با راه یافتن اسلام بایران، بسیاری از داستانها و افسانه‌های یهودیان یا عبارات دیگر مقداری «اسرائیلیات» که در قرآن از آنها یاد شده است، ناچار بعنوان قصص و مضامین پندآموز دینی، در میان ایرانیان رواج گرفت. از سوی دیگر در این سرزمین از هزاران سال پیش مقدار فراوانی افسانه و داستان و سرگذشت‌های

قهرمانی و تاریخی و پاره‌ی عقاید خاص وجود داشت که یا در خاطرها و سینه‌ها انباشته شده بود و بپارشته نوشتن درآمد بود و چون پرداختن به آن «مجوسیات» که به تاریخ و گذشته و دین‌های کهن ایرانیان وابسته بود، در آن دوره‌های پرتعصب دشوار می‌نمود، از اینرو گاهی برخی از ایرانیان تسدبیری اندیشیدند و یا اصولاً برداشت تصورشان بر آن قرار گرفت که آنها را با قصص انبیاء بنی اسرائیل که در قرآن آمده است مقایسه و مقابله و مطابقت نمایند و از اینجا در آمیختگی شگفت‌آوری در داستانها و افسانه‌های ایرانیان و یهودان پیش آمده که گاه بسود و گاه بزبان تاریخ و گذشته ایرانیان سرآمد.

از آنجا بزبان تمام شده که بسیاری از افسانه‌های اساطیری و ملی ما، بنام پیامبران بنی اسرائیل ثبت گردید که امروزه بعلت دسترسی نداشتن به منابع اصلی، جدا کردن آنها از یکدیگر بسیار دشوار و ناشدنی می‌نماید. بسود ما سرآمد، زیرا از اینراه بسیاری از داستانها در تفسیرها و قصه‌ها و تاریخها و شعرها بنام اینکه مربوط بفلان پیامبر است که نامی از او در قرآن آمده رد و حذف نگردید و از خطر فراموشی محفوظ ماند.

این موضوع نه تنها در آثار کتبی و معنوی و داستانها و افسانه‌ها پیش آمد، بلکه بسیاری از آثار مادی از آرامگاه‌ها و کاخها و ساختمانها و نقشها نیز با این تدبیر از دستبرد انبای روزگار و دشمنان تاریخ ایران و متعصبان رهایی یافت.

می‌دانیم که بسیاری از نامگذاریهای جعلی همچون: مسجد سلیمان، تخت سلیمان، زندان سلیمان، مقبره مادر سلیمان، قصر سلیمان و دکان داوود و مقام ابراهیم و قبر دانیال و از اینگونه توانسته است تا اندازه‌ی ازویرانی برخی از این آثار که هر کدام از آنها امروزه باعث افتخار و سرفرازی ما ایرانیانست، مانع آید.

من نمیدانم اگر مردم فارس در هزار و سیصدسال گذشته، اعتقاد نداشتند یا اشاعه نمی‌دادند که آرامگاه کورش بزرگ «قبر مادر سلیمان» یا «قبر ام‌النبی» است، متعصبان مسلمان از عرب و عجم چه بلایی بر سر این اثر مهم و پیر ارزش می‌آوردند!

۱- بعقیده نویسنده علت نامیده شدن آرامگاه کورش بنام «قبر مادر سلیمان»، شکل ساختمان آرامگاه و دوپشته بودن بالای آنست، زیرا اوایل در میان مسلمانان معمولاً روی گور مردان را صاف و مسطح، گور زنان را دوپشته یا گرده ماهی می‌ساختند و از اینجا این آرامگاه قبر زن تصور شده و بععل دیگر که در متن گفتار روشن خواهد شد بعادر سلیمان نسبت داده شده است. شدت مراقبت و محافظت مردم فارس از این آرامگاه بحدی بوده که بنوشته این بلخی در فارسنامه، می‌گفته‌اند «هیچکس در آن خانه نتواند نگریدن کی طلسمی ساخته‌اند کی هرکی در آن خانه نگرند، کور شود، اما کسی راندیدم که این آزمایش کند». ص ۱۲۶

نمیدانم آیا این هوش و درایت ایرانیان بوده که با قبول این گونه نامگذاریها توانسته‌اند از ویرانی آثار نیاگان خود جلوگیری کنند یا قریب آن شاهان است که نگذاشته بیش از این درحقتشان ستم روا دارند.

\*\*\*

از میان داستانها و افسانه‌های ایرانی و یهودی، بیش از همه داستان جمشید و سلیمان درهم آمیخته و کارهایشان بهم‌دیگر نسبت داده شده است و پیداست که در این انتسابها وجه‌مشابهت‌هایی در میان بوده که این در آمیختگی‌ها را پیش آورده است.

برای مثال :

۱- جمشید و سلیمان هر دو پادشاهان بزرگ و توانا و مبتکر بشمار می‌آمده‌اند.

۲- هر دو «شاه پیغمبر» بوده‌اند.

منم گفت با فره ایزدی همم شهریاری وهم موبدی

۳- هر دو تخت‌های زرین گوه‌ر نشان ساخته‌اند.

۴- هر دو معابد و کاخهای عظیم ساخته‌اند، جمشید در استخر، سلیمان در اورشلیم.

۵- هر دو صاحب تاج و نگین انگشتری افسانه آمیز بوده‌اند.

۶- هر دو دیوان و جنها یا جانوران را در اختیار داشته‌اند.

۷- تخت جمشید را دیوان بردوش گرفته در هوامی بردند، تخت یا قالیچه سلیمان را باد بهر جا که میخواست برمی‌داشت.

۸- جمشید سرانجام بغرور دچار آمد و ادعای خدایی کرد، سلیمان بر اثر ازدواج با زنان غیر یهودی گرایش بدین

و خدایان آنان پیدا کرد، اهورامزدا از جمشید، یهوه از سلیمان روبرو گردانیدند.

لیک در این در آمیختن شخصیت‌ها و اختلاط داستانها و افسانه‌ها، این صفات و کارهای سلیمان نیست که به جمشید نسبت

داده شده، بلکه کارها و صفات جمشید است که بنام سلیمان سرآمده یا بزبان دیگر این سلیمان است که رخت جمشید را

پوشیده است.

در داستانها و نوشته‌های ایرانی، از کارهایی که به جمشید نسبت داده‌اند چند کار بزرگ دیگر نیز از او دانسته شده که نه در اوستا و نه در شاهنامه یادی از آنها نکرده‌اند از جمله :

۱- توسعه و آبادانی شهر استخر که بدست گیومرث ساخته شده بود و بنای تخت جمشید.

۲- داشتن جام جهاننما (جام جم) که گروهی از آن تعبیر به کتاب هیئت یا اسطرلاب کرده‌اند.

۳- ساختن گرمابه.

۴- ساختن می و گساردن آن.

۵- اختراع زوررق که در نگارگری بکار آید.

۶- آمیختن رنگهای گوناگون.

۷- ایجاد نگارگری.

۸- ساختن اراده چرخدار (عجله) و سوار شدن بر آن.

۹- نهادن آیین جشن نوروز.

اینک من از میان اینها، بمناسبت موضوع گفتار، تنها

درباره توسعه و آبادانی شهر استخر و ساختن تخت جمشید، و

نهادن آیین جشن نوروز که باهم مربوطند سخن خواهم داشت.

\*\*\*

ایرانیان بر آن بوده‌اند که چهار شهر از همه شهرهای

جهان کهنسال‌تر و باستانی‌ترند : دماوند، استخر، بابل، شوش

و نیز چنین باور داشته‌اند که نخستگاه گیومرث نخست بدماوند

بوده، سپس استخر را بنیاد نهاده و آنرا پایتخت خود ساخته بود.

پس از گیومرث، در استخر پارس با هوشنگ پادشاهی

بیعت کردند و استخر را «بوم‌ی‌شاه» نام نهادند یعنی مقام گاه

شاه و بلغت مادی زمین را که مقام گاه اصلی باشد «شاه‌بوم»

خوانند.

کهن‌ترین نوشته درباره استخر و تخت جمشید پس از

دوسنگ نبشته شاپور دوم پادشاه ساسانی بر ضلع جنوبی تخته

سنگ بدنه شرقی درگاهی کاخ کوچک داریوش که در آنجا

تخت جمشید را «ست‌ستون» نامیده، از این حوقل است (در

گذشته سال ۳۲۱ ه. ق.) در کتاب صورة الارض که می‌نویسد:

«...از جمله آنها اصطخر است که در زمان ما شهر

متوسطی است و وسعت آن یک‌میل و از قدیم‌ترین و مشهورترین

شهرهای فارس است. این شهر مرکز فرمانروایی پادشاهان

ایران بود و اردشیر آنرا به جور (گور) انتقال داد و اکنون

بیشتر اصطخر ویران است. در اخبار آمده که سلیمان بن داوود

از طبریه بدانجا در یک روز صبح تا شام می‌رفت و در آنجا

مسجدی بنام «مسجد سلیمان» (منظور ویرانه‌های تخت جمشید

است) هست و گروهی از عوام ایران که به تحقیق مطلب نمی

پردازند، چنین می‌پندارند که جم (جمشید) که پیش از ضحاک

بوده همان سلیمان است.»

مسعودی (در گذشته سال ۳۴۵ ه. ق.) در مروج الذهب

می‌نویسد :

«ایرانیان در استخر نیز آتشکده‌یی دارند که مجوسان

آنرا بزرگ می‌دارند و این خانه بزرگار قدیم بوده و همای

دختر بهمن پسر اسفندیار آنرا آتشکده کرده است، آنگاه آتش

آنرا برده‌اند و خانه خراب شده است. اکنون مردم می‌گویند

این «مسجد سلیمان» بن داوود بوده است و بنام وی معروفست.

من به آنجا رفته‌ام تا شهر استخر نزدیک یک فرسخ فاصله

دارد و بنایی عجیب و معبدی بزرگ است و ستونهای سنگی

شگفت‌انگیز دارد، سرستونها، مجسمه‌های سنگی زیبا از اسب (؟)

و حیوانات تنومند دیگرست و محوطه‌یی وسیع با یک باروی

بلند سنگی اطراف آن هست و تصویر اشخاص را با نهایت دقت تراشیده‌اند، به پندار کسانی که مجاور آنجا هستند، تصویر پیمبران است. این خانه در دامنه کوهی است و نه شب و نه روز باد از این معبد قطع نشود و صدایی عجیب دارد. مسلمانانی که آنجا هستند گویند سلیمان بن داوود باد را در اینجا بزندان کرده است.<sup>۱</sup>

حمزه اسپهانی در کتاب سنی ملوک الارض والانبیاء (تألیف ۳۵۰ ه. ق.) در یاد کردن پادشاهی هوشنگ پیشداد گوید:

«وی اولین کسی بود که پادشاهی بر خاست و در اصطخر بر تخت نشست و از اینرو اصطخر را «بومی شاه» یعنی سرزمین شاه خوانند». در جای دیگر در یاد کردن کارهای همای چهر آزادمی نویسد: «بنایان ایشان» (یعنی اسیران رومی) به ساختن بناهای موسوم به مصانع اصطخر که بفارسی «هزارستون» گویند برگماشت».<sup>۲</sup>

در کتاب حدود العالم (تألیف ۳۷۲ ه. ق.) می نویسد: «اصطخر شهری بزرگست و قدیم و مستقر خسروان بوده است و اندروی بناها و نقشها و صورتهاء قدیم است و اورا نواحی بسیارست و اندروی بناهای عجیب که آنرا «مزگت سلیمان» خوانند...»<sup>۳</sup>

چنانکه پیش از این گفته شد، در شاهنامه فردوسی توسی هیچ اشاره‌ی به رابطه جمشید و استخر یا وصفی از «تخت جمشید» کنونی که از سوی نویسندگان دیگر، کاخ یا معبد و آباد کرده او دانسته شده نیست و تنها یک بار در داستان ضحاک و رفتن او بسوی جمشید آمده است:

سوی تخت جمشید بنهاد روی چو انگشتری کرد گیتی بروی  
معنی این بیت چندان روشن نیست زیرا «تخت جمشید» را در آن هم بطور مطلق تختگاه و تخت جمشید می توان معنی کرد و هم می توان بمعنی محلی خاص گرفته آنرا اشاره‌ی بمکانی که امروزه تخت جمشید نامیده می شود دانست.

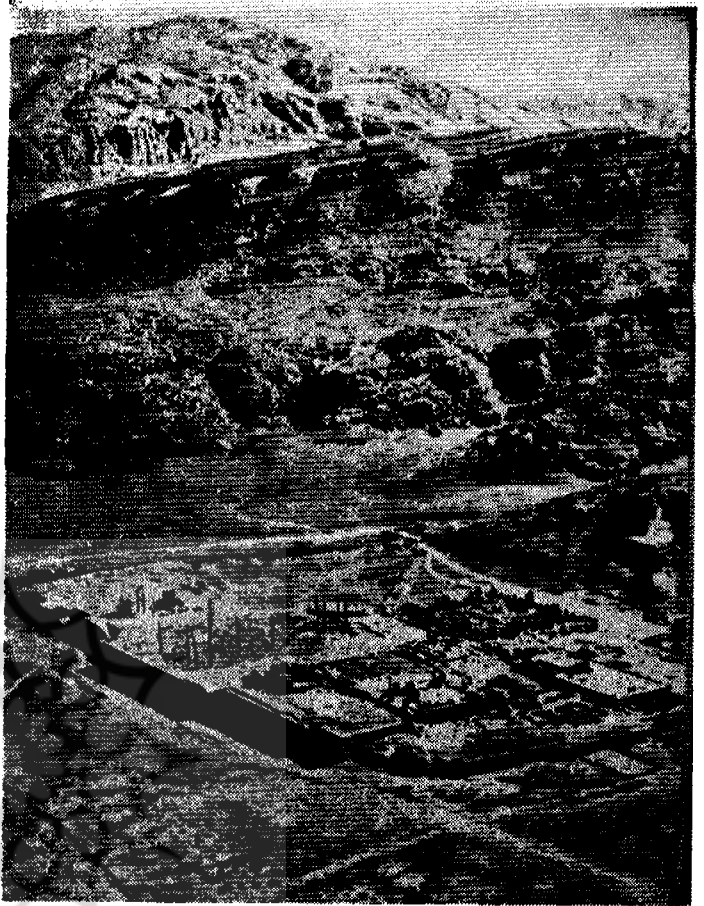
در فارسنامه ابن بلخی که در فاصله سالهای ۵۱۰-۵۰۰ هجری قمری نوشته شده آمده است:

«جمشید آغاز بناهای عظیم ساختن کرد و گرماوه بابتدا او ساخت... اصطخر پارس را دارالملک ساخت و آنرا شهری عظیم گردانید، چنانکه طول این دوازده فرسنگ در عرض ده فرسنگ است و آنجا سرای عظیم بنا کرد از سنگ خاراکی صفت آن بعد از آن در جمله صفتهای اصطخر یاد کرده شود». سپس در صفت کورتهای پارس آمده:

«اصطخر در ایام ملوک فرس دارالملک ایشان بودست و باغاز گیومرث چیزی بنا کرده بود و هر پادشاه کی می نشست بر آن زیادتی می کرد و طهمورث بر خصوص بسیار عمارت بر آن کرد و چون پادشاهی جهان بجمشید رسید آنرا شهری

عظیم کرد چنانک بلوک آن از حد هفرك (خفرك) تا آخر رامجرد بود، مسافت چهار فرسنگ در عرض ده فرسنگ، و سه قلعه ساخت یکی قلعه اصطخر، دوم قلعه شکسته، سوم قلعه شکنوان در میان شهر نهاده بود و آنرا سه گنبدان گفتندی و سرایی کرد آنجا در پایان کوهی کی در همه جهان مانند آن نبودست و صفه این سرای آنست کی در پایان کوه دکه بی ساخته است از سنگ خارا، سیاه رنگ و این دکه چهارسو است، یک جانب در کوه پیوسته و سه جانب در صحراست و ارتفاع این دکه مقدار سی گر همانا باشد و از پیش روی دوندبان (پلکان) بر آن ساختست کی سواران آسان بر آن روند، بر سر آن دکه ستونها از سنگ خارا سپید بخرط کرده، چنانک از چوب مانند آن بکنده گری و نقاشی نتوان کرد، وسخت بلند است آن ستونها، وستونی بر شکل دیگر و نقش دیگر، و از جمله آن دو ستون کی در پیش درگاه بودست، مربع است و از سنگی سپید کردست مانند رخام و در همه پارس از آن سنگ هیچ جای نیست و کس نداند کی از کجا آورده‌اند... و عجب در آن است تا آن سنگ را چگونه از جای توان آورد کی هرستونی را فروز از سی گر گردبر گرد است در طول چهل گر زیادت، چنانک از دوپاره یا سه پاره سنگ درهم ساخته و پس بصورت براق بر آورده، صورت براق چنین کردست کی رویش بروی آدمیان ماند باریش و جمعد و تاج بر سر نهاده، و اندام و چهار دست و پای او همچنان گاو، و دنبال او همچون دنب گاو، پس بر سر این ستونها، بنا کرده بودست، و اثر آن بناها ماندست... و هر کجا صورت جمشید بکنده گری کرده‌اند. مزدی بودست قوی، کشیده ریش و نیکوروی و جمدموی و در بعضی جایها صورت او کرده است و چنانست کی روی در آفتاب دارد و بیک دست عصایی بگرفتست و بیک دست مجمره دارد و بخور می سوزد و آفتاب رامی برستند، و بر بعضی جایها صورت او کرده است کی بدست چپ گردن شیری یا سرگوری یا سرورن کرگدنی بدست گرفتست و بدست راست خنجر کشیده و در اشکم آن شیر یا کرگدن زده و در آن کوه گرماوه کندست در سنگ خارا با حوضها، و پیوسته گرم باشد و آبی گرم از دیوار و سقیب آن می زاید و این دلیل است بر آنک چشمه گاه گوگرد

- ۲- درباره چگونگی تخت سلیمان، کتاب اول شاهان، باب دهم آبه‌های ۱۸ تا ۲۱ دیده شود.
- ۳- فارسنامه ابن بلخی ص ۲۱
- ۴- فارسنامه ص ۲۲
- ۵- صورة الارض ص ۴۷
- ۶- مروج الذهب ترجمه فارسی ج ۱ ص ۱۰۵
- ۷- تاریخ پیامبران و شاهان ص ۳۰ و ۳۸
- ۸- حدود العالم چاپ ستوده ص ۱۳۱



که اصطخر است»<sup>۱۱</sup>.

در عجایب المخلوقات (تألیف نیمه دوم سده ششم هجری)

نوشته است :

«اصطخر بفارس است، دارالملک سلیمان است و لشکرگاه وی بود، در بارگاه اصطخر سراپرده وی زده بودی هزار میخ زرین با هزار طناب ابریشمین، صد طبل زرین نهادندی بنوبت با صد بوق با صد صنج زرین، از همه اجناس...»<sup>۱۲</sup>.

در کتاب عجایب نامه که در نیمه دوم سده ششم هجری

تألیف شده می نویسد :

«بدان که کار دیو و جن دروغ نباشد و کسی که دیده باشد ولایت فارس و تاج‌گاه سلیمان علیه السلام، بدانند که من مخاریب و تمائیل و جفان کالجواب از عمل دیو است و جایی که قصر جمشید گویند، هزار استون است نهاده، از مراحلها بینند، هر یک چهل و هشت آرش بالای آن و ستبری هر یک، چهار مرد را دست پیرامون آن درنیاید، و دروس بنی آدم نیاید که آنرا نصب کند و از آن عهدی دعوی کردند که بجزر الثقیل مثل آن کنند نتوانستند کردن، پس معلوم شد که آن بقوه شیاطین کرده‌اند. و درین بقعه سرای کرده است، از سنگ سیاه کرده و صورتهای سنگین از دیلمان و غلامان، و مویهای دیلمان جعد و زلفهای ترکان [عبارتی از وسط افتاده] که صفت آن نتوان کردن و تا نبینند شگفتی آن معلوم نشود که سنگها برهم نهاده‌اند هر یک ده هزار من و میان دو سنگ موی در نرود و برین تاج (گویا منظور تخت و صفة است) دو گاو کرده‌اند، سنها از آن گاو و ریشها از آن آدمی، دراز، دو انزده آرش طول و عرض آن، و وزن آن خدای داند، یکی برین گوشه و یکی بر دیگر گوشه. مقصود ازین آنست که درین عهد، آدمی مثل آن نتواند کردن، اگر گویند که دیو و پری کرده است عقل آنرا قبول کند»<sup>۱۳</sup>.

در تاریخ معجم که در اواخر سده هفتم هجری برشته نوشتن درآمده است در شرح اوصاف جمشید می گوید :

«... پس عزم خطه پارس کرد و بنای شهر اصطخر که طول آن از اول صحرای خفرک تا وسط عرصه رامجرد است از اعمال شیراز، بروزی که اختیار اخترشناسان بود بنیاد نهاد که در هیچ بقعه از اقالیم سبعة روندگان و اهل سیاحت را مثل آن عمارت مشاهده نیفتاده است، چنانکه گفته‌اند :

بنایی چون جهان ثابت اساسی چون فلك محکم

ندیده هیچ سیاحی نظیرش در همه عالم

و امروز از رسوم و اطلال آن اعمده دور ستونهای بیوتات که آنرا «چهل منار» خوانند ثابت است...»<sup>۱۴</sup>.

در تاریخ بناکتی که در زمان غازان خان تألیف شده است

می نویسد :

بودست و بر سر کوه دخمه‌های عظیمه کرده است و عوام آنرا «زندان باد» می خوانند و این ناحیت مرو دشت بعضی میان اصطخر محلتهای شهر بودست و بیشترین بستانهای سرای جمشید بودست. «کوه نفشت» (دژ نیست) کی کتاب زندگی زردشت آورد، آنجا نهاده بود هم بنزدیک اصطخر است»<sup>۹</sup>.

استخری در المسالك والممالك (ترجمه فارسی) (تألیف

سده پنجم و ششم هجری) در شمردن بناهای فارس می نویسد: «به ناحیت اصطخر بناهای عظیم هست از سنگ، صورتهای کرده و بر آنجا نبشته و نگاشته، گویند مسجد سلیمان علیه السلام بودست و دیوان ساخته‌اند و مانند آن در شام و بعلبک و مصر هست»<sup>۱۰</sup>.

در مجمل التواریخ و التخصص (تألیف ۵۲۰ ه. ق.) آمده

است :

«... و اصطخر را وی (هوشنگ) بنا نهاده و پارسیان «کدابوم شاه» خواندندی و اصل شارستان وی که اکنون خرابست و در پادشاهی همای چهر آزاد می نویسد:

«و پارس اندر سه بنا کرد، یکی بجانب «هزاران استون»

«جمشید بن طهمورث . . . شهر اصطرخ را عمارت کرد و سرای بزرگ در وی بساخت که امروزه ستونهای آن مانده است و آنرا «چهل منار» خوانند و در تحویل آفتاب به نقطه حمل در آن سرای بر تخت نشست و آن روز را نوروز نام نهادند»<sup>۱۵</sup>.

حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب نزهت القلوب (تألیف ۷۴۰ ه.ق.) پس از نقل نوشته‌های فارسنامه ابن بلخی می‌افزاید: «و اکنون مردم ستونهایی که در آن عمارت مانده «چهل منار» می‌خوانند و در مجمع ارباب الملک گوید که آن ستونها از عمارت خانه‌های بنت بهمن است و در صورت اقلیم آمده که آن ستونها از مسجد سلیمان پیغمبر بوده است و شاید که خانه جمشید را سلیمان پیغمبر مسجد کرده باشد و همای خانه کرده و هر سه روایت درست بود»<sup>۱۶</sup>.

محمد مفید نجم‌الدین محمود هروی از مستوفیان دربار شاه سلیمان صفوی در کتاب خود بنام «جامع مفیدی» (تألیف ۱۰۷۷ ه.ق.) در این خصوص می‌نویسد:

«اصطرخ از بلاد قدیمه فارس است و مشهور است که دارالملک سلیمان بوده. و در بیرون آن شهر، ابنیه عجیبه بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک باصطرخ است هیکلی ساخته‌اند و پیوسته باد بر آن هیکل می‌وزد بنا بر این گویند که سلیمان باد را در آن هیکل حبس کرده است و عمارت «چهل منار» از غرائب روزگار است و بانی آن جمشید، و همانست بهمن در زمان سلطنت خود عمارات بر آن افزوده و اسکندر رومی که بفارس آمد در انهدام آن امر فرمود»<sup>۱۷</sup>. و این نخستین جایی است که از ویرانی تخت جمشید بدست اسکندر سخن بمیان آمده است<sup>۱۸</sup>.

از نسبت‌های دیگری که بجمشید داده‌اند، یکی هم نهادن نوروز و آیین کردن آنست.

درباره علت پیدایش و آغاز این عید بزرگ ایرانی، سخنان پراکنده و گوناگون گفته و نوشته شده است ولی جز بیرونی و نویسنده نوروزنامه که تا اندازه‌یی به علت اصلی وضع این عید پی برده‌اند، کمتر کسی بریسه و حقیقت آن توجه کرده است.

ما برای نمونه چند خبری که از کتابهای فارسی فراهم آورده‌ایم، یاد می‌کنیم تا پس از نتیجه‌گیری از آن بر سر سخن خود رویم.

در تاریخ بلعمی که ترجمه فارسی تاریخ طبری است (۳۰۲ ه.ق.) درباره نوروز می‌نویسد:

«... و نخستین روز که بمظالم نشست (جمشید) روز هرمز بود از ماه فروردین، پس آنروز را نوروز نام کرد، تا اکنون سنت گشت»<sup>۱۹</sup>.

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد:

«پس از او (تهمورث) برادرش جمشید بیادشاهی رسید و او مقیم فارس بود، گویند بدوران او طوفان شد، بسیاری از کسان برین رفته‌اند که نوروز بترتیبی که بعدها در این کتاب بیاوریم، بروزگار او پدید آمد و بدوران او رسم شد.»<sup>۲۰</sup>

حمزه اسپهانی مستقیماً درباره نوروز سخنی ننوشته است، تنها بر مبنای عقیده کهن ایرانیان در آغاز تاریخ خود، پس از یاد کردن طالع جهان، می‌گوید که در آغاز آفرینش جهان خورشید و ماه و ستارگان و زمین در روز اول فروردینماه که روز نوروز است بحرکت درآمدند و از گردش آنها روز و شب پدیدار گشت.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه عن القرون الخالیه (تألیف حدود ۳۹۰ ه.ق.) ضمن برشمردن دلایل گوناگون ایجاد نوروز و اشاره به چند مطلب مهم می‌نویسد:

«برخی از دانشمندان ایران می‌گویند سبب اینکه این روز را نوروز می‌نامند اینست که در ایام تهمورث صابئه آشکار شدند و چون جمشید بیادشاهی رسید، دین را تجدید کرد و این کار بسیار بزرگ بنظر آمد و آن روز را که روز تازه‌یی بود جمشید عید گرفت اگر چه پیش از آن هم نوروز بزرگ و معظم بود.

باز عید بودن نوروز را چنین گفته‌اند که چون جمشید برای خود تخت بساخت در این روز بر آن سوار شد و چون و شیاطینی آن را حمل کردند و به یک روز از کوه دماوند بابل آمد و مردم برای دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفتند.

دسته دیگر از ایرانیان می‌گویند که جمشید زیاد در

- ۹- فارسنامه ابن بلخی چاپ سیدجلال‌الدین تهرانی ص ۱۰۲ و ۱۰۳
- ۱۰- مسالك وممالك ترجمه فارسی ص ۱۳۱
- ۱۱- مجمل التواریخ والقصص ص ۳۹ و ۵۵
- ۱۲- عجایب المخلوقات چاپ ستوده ص ۱۷۸
- ۱۳- مجله راهنمای کتاب مقاله محمدتقی دانش‌پژوه شماره یکم سال سوم ص ۳۰
- ۱۴- تاریخ معجم چاپ رنگی ص ۸۸
- ۱۵- تاریخ بناکتی ص ۲۹
- ۱۶- نزهت القلوب چاپ دبیر سیاقی ص ۱۴۵
- ۱۷- اقلیم پارس، تألیف محمدتقی مصطفوی مقدمه ص
- ۱۸- نخستین جایی که نویسنده این گفتار تاکنون دیده است، تنها کتاب گلستان هنر است که در آنجا این محل را «تخت جمشید» نامیده و نوشته است: «عمارت تخت جمشید که در مردوشت شیراز واقع است». این کتاب پیش از ۱۰۰۰ هجری نوشته شده است.
- ۱۹- تاریخ بلخی تصحیح بهار ص ۱۳۱
- ۲۰- ترجمه مروج الذهب ج ۱ ص ۲۱۸

شهرها گردش می نمود و چون خواست بآذربایجان داخل شود بر سریری از زر بنشست و مردم بدوش خود آن تخت را می بردند و چون پرتو آفتاب بر آن تخت بتابید و مردم آنرا دیدند و این روز را عید گرفتند»<sup>۴۱</sup>.

در جای دیگر آورده :

«ودانشمندان ایران می گویند که در این روز ساعتی است که فرشته فیروز ارواح را برای انشاء خلق می راند و فرخنده ترین ساعات آن، ساعات آفتاب است [که] در صبح نوروز فجر سپید بمنتهای نزدیکی خود بزمین می رسد و مردم بنظر کردن بر آن تیرک می جویند و این روز، روز مختاری است زیرا که نام روز هر مزد است که اسم خداوند تعالی است که آفریدگار و صانع و پرورنده دنیا و اهل آست و او کسی است که واصفان توانا نیستند که جزئی از اجزاء نعمت های او را توصیف کنند»<sup>۴۲</sup>.

چنانکه پیش از این هم گفته شد، شاهنامه ضمن اشاره بتاریخ و موقع نوروز، علت پیدایش آنرا با تخت نشینی، جمشید و برگرفتن دیوان آنرا با آسمان و انجمن شدن مردم بر تختگاه از مربوط دانسته است و در ترجمه عربی شاهنامه نوشته است : «ثم عمل تختاً مرصعاً بالوان الجواهر ورتب له حمله من الجن وکان یجلس علیه ویرفونه فی الهوا و یحملونه الی حیثما اراد من الممالک وکان ذلك اول یوم من سنة وقت حلول الشمس فی برج الحمل فتسمى ذلك الیوم بالنیروز»<sup>۴۳</sup>.

در نوروزنامه اشاره های دقیق و سودمند و مهمی درباره سبب وضع نوروز آمده که بخشی از آنها را در اینجا یاد می کنیم ولی گویا بخشی از مطالب آغاز این کتاب بعلت عدم فهم مطلب از سوی رونویسان، حذف شده و یا درهم آمیخته است و نوشته ها مغشوش و ناقص می نماید.

بهر سان، نویسندۀ نوروزنامه نیز مانند ایرانیان باستانی، معتقد است که در آغاز آفرینش، حرکت خورشید و ماه و ستارگان و زمین در بامداد نخستین روز فروردین از اولین درجه برج حمل شروع شده است و می گوید : «... چون ایزد تبارک و تعالی بدان هنگام که فرمان فرستاد که ثبات برگیرد (یعنی خورشید) تا تابش و منفعت او بهمه چیزها برسد، آفتاب از سر حمل برفت و آسمان او را بگردانید و تاریکی و روشنایی جداگشت و شب و روز پدیدار شد و آن آغازی شد مرتاریخ این جهان را، و پس از هزار و چهارصد و شصت و یکسال بهمان دقیقه و همان روز باز رسید . . . چون آن وقت را دریافتند ملکان عجم، از بهر بزرگ داشت آفتاب را و از بهر آنکه هر کس این روز را در نتوانستندی یافت، نشان کردند، و این روز را جشن ساختند و عالیمان را خبر دادند تا همگان آن را بدانند و آن تاریخ را نگاه دارند»<sup>۴۴</sup>.

در جای دیگر می نویسد :

«... چون گیومرث اول از ملوک عجم، پادشاهی بنشست، خواست که ایام سال و ماه را نام نهد و تاریخ سازد تا مردمان آنرا بدانند، بنگریست که آن روز بامداد، آفتاب، باول دقیقه، حمل آمد، موبدان را گرد کرد و بفرمود که تاریخ از اینجا آغاز کنند و موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند»<sup>۴۵</sup>.

در همین کتاب در سبب ایجاد نوروز می نویسد :

«اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود : یکی آنک هر سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانروز، باول دقیقه حمل باز آید، [لیک] بهمان وقت و روز که رفته بود، بدین دقیقه نتواند آمدن، چه هر سال از مدت همی کم شود»<sup>۴۶</sup> و چون جمشید آن روز را دریافت نوروز نام نهاد و جشن آیین آورد و پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتداء کردند»<sup>۴۷</sup>.

باز در جای دیگر می نویسد :

«... از این تاریخ (یعنی از زمان نهادن تاریخ بدست گیومرث) هزار و چهل سال گذشته بود و آفتاب اول روز به فروردین تحویل کرد و بیرج نهم آمد (در پادشاهی هوشنگ و تهمورث) (چون کیبسه نمی کردند آغاز سال و نوروز تقریباً نه ماه عقب افتاده بود) چون از ملک جمشید چهارصد و بیست و یکسال بگذشت این دور (یعنی دور اول از زمان تاریخ گذاری گیومرث و دور دوم از آغاز آفرینش) تمام شده بود و آفتاب بفروردین خویش باول حمل باز آمد... پس درین روز که یاد کردیم جشن ساخت و نوروزش نام نهاد و مردمان را فرمود که هر سال چون فروردین نو شود آن روز جشن کنند و آن روز نو داند تا آنگاه که دور بزرگ باشد که نوروز حقیقت بود»<sup>۴۸</sup>.

در فارسنامه ابن بلخی درباره سبب نهادن نوروز می نویسد : «... پس بفرمود (جمشید) تا جمله ملوک و اصحاب اطراف و مردم جهان باصطخر حاضر شوند چه جمشید درسرای نو بر تخت خواهد نشست و جشن ساختن و همگان برین میعاد آنجا حاضر شدند و طالع نگاه داشت و آن ساعت که شمس بدرجه اعتدال ربیعی رسید وقت سال گردش، در آن سرای به تخت نشست و تاج بر سر نهاد و همه بزرگان جهان در پیش او بایستادند و جمشید گفت برسبیل خطبه: کی ایزد تعالی ورج و بهاء ما تمام گردانید و تأیید ارزانی داشت و در مقابل این نعمتها بر خویشتن واجب گردانیدیم که بارعایا عدل و نیکویی فرماییم، چون این سخنان بگفت، همگان او را دعای خیر گفتند و شادبها کردند و آن روز آیین شد و آن روز هر مز از ماه فروردین بود و آنروز بسیار خیرات فرمود و یک هفته متواتر بشاط و خر می مشغول بودند»<sup>۴۹</sup>.

در مجمل التواریخ و التخصص نیز همچون نوشته حمزه،



دروازه بزرگ خشایارشا

تخت جمشید و مکان او بسیار دورتر از این سامان بوده است و بطور کلی در آن زمانها هنوز پای آریاییان ایرانی به این سرزمینها باز نشده بوده است و از سوی دیگر در اوستا که

اشاره به حرکت ستارگان و ماه و خورشید و زمین در آغاز آفرینش از اول برج حمل می کند و علت پیدایش نوروز را همان می داند.

در تاریخ معجم می نویسد :

«و چون آفتاب عالمتاب بنقطه اعتدال ربیعی رسید، یعنی خسرو ستارگان آفتاب سراپرده شاهی از دنبال ماهی برگردن بره بست و از آبگیر حوت بچراگاه حمل نقل کرد، در اصطخر مذکور مبتهج و مسرور بر متکای سلطنت و سریر سروری تکیه زد و بساط نشاط بسط کرد و بعیش و عشرت مشغول شد و آن روز را نوروز نام نهاد و جهان را بنور بذل و احسان و مشمول عدل و داد و بر و امتنان و وعده داد»<sup>۴۰</sup>.

مؤلف برهان قاطع در زیر نام جمشید می نویسد:

«... وی در اول جم نام داشت یعنی سلطان و پادشاه بزرگ و سبب جمشید گفتن آن شد که او سیر عالم می کرد، چون بآذربایجان رسید، روزی بود که آفتاب بنقطه اول حمل آمده بود، فرمود که تخت مرصعی را در جای بلندی گذاشتند و تاج مرصع بر سر نهاد بر آن تخت نشست، چون آفتاب طلوع کرد شعاع و پرتو آفتاب بر آن تاج و تخت افتاد، شعاعی در غایت روشنی پدید آمد و چون بزبان پهلوی شعاع را «شید» می گویند این لفظ را بر جم افزودند و جمشید گفتند یعنی پادشاه روشن و در آن روز جشنی عظیم کردند و آنروز را نوروز نام نهادند»<sup>۴۱</sup>.

در آثار عجم فرصت الدوله شیرازی نیز آمده است که: «در تاریخ مسطور است که جمشید پس از اتمام شهر استخر و عمارتی که در «تخت جمشید» ساخت، روزی که آفتاب بمحاذی نقطه اعتدال ربیعی رسید با کمال سرور و نشاط و نهایت بهجت و انبساط بر سریر سلطنت تکیه کرد و بعیش و عشرت اعتصام جست و آنروز را نوروز سلطانی<sup>۴۲</sup> نام نهاد».

\*\*\*

اکنون که شرح نسبتاً مفصلی درباره دو کار بزرگ منسوب به جمشید یعنی گسترش شهر استخر یا بنیاد تخت جمشید و نهادن آیین نوروز از نوشته های گوناگون آورده شد، باید بگوییم که همه این نسبتها به جمشید پادشاه پیشدادی، جز افسانه بافی و نتیجه درآمیختن پیشامدهای تاریخی با داستانهای اساطیری نیست و بیشتر این داستانها و افسانهها نیز ساخته و پرداخته دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی در ایرانست زیرا با پژوهشهایی که درباره اسطوره های ایرانی کرده اند اکنون همه پژوهندگان بی گمانند که جم یا جمشید همان بیمه اوستا یا یمه و داهاست که از قهرمانان آریاییان پیش از تقسیم آنها به ایرانی و هندی بوده است و بدینسان زمان او (اگر بشود زمانی برای او تعیین کرد) بسیار پیشتر از زمان بنیاد

۲۱- ترجمه آثار الباقیه - داناسرشت ص ۲۴۲ .

۲۲- آثار الباقیه، ص ۲۴۱ .

۲۳- الشاهنامه، الفتح بن علی بندادی جزء ۱ ص ۳۳ .

۲۴- نوروزنامه چاپ مینوی ص ۳ و ۴ .

۲۵- نوروزنامه ص ۲ .

۲۶- عبارات معشوش و ناقص است، چنین پیداست که مطلب مهمی

راجع به نوروز و شرح دور بزرگ افتاده است .

۲۷- نوروزنامه ص ۲ .

۲۸- نوروزنامه ص ۸ و ۹ .

۲۹- فارسانه ص ۲۷ .

۳۰- تاریخ معجم چاپ سنگی ص ۸۸ .

۳۱- برهان قاطع ماده جمشید.

۳۲- فرصت الدوله در نامیدن این نوروز به صورت نوروز سلطانی

اشتباه کرده است، زیرا آنرا «نوروز جمشیدی» و نوروزی را که منسوب

به فیروز جد انوشیروانست «نوروز پیروز» و نوروز منسوب به سلطان

جلال الدین ملک شاه را «نوروز سلطانی» می گویند.



کهنترین نوشته درباره جمشید در آن آمده و نیز در وداها هیچ‌یک از نسبت‌هایی که در متون فارسی و عربی ایرانی برای او شمرده شده است نمی‌توان یافت. یعنی نه از توسعه و آبادی استخر، نه از بنیاد تخت‌جمشید، نه از برداشتن تخت بهوا، نه از نهادن نوروز و نه از گردآمدن مردم جهان در پایتخت او، در اوستا و کتابهای پهلوی اثری دیده نمی‌شود و همه این نسبت‌ها در زمانهای بسیار دیرتر پدید آمده و از منابع جدیدتر نقل شده است.

اگر در پی آن باشیم که این داستانها و سنت‌ها درباره «جمشید» چگونه و از کجا پدید آمده، باید بگوییم که در پیدایش آنها چند موضوع اثر و دخالت تمام داشته است:

۱- وجود خاطره‌هایی در ذهن و اندیشه مردم از برخی پیشامدهای تاریخی و مهم که سپس بر اثر گذشت زمان، رنگ و روی خود را باخته، شکل داستان و افسانه بخود گرفته است.

۲- دیدن برخی آثار مادی روزگاران باستان از بناها و نقشها و جز آنها که باعث پاره‌پی استنباطها و تصورها و نتیجه‌گیری‌های تخیل‌آمیز گردیده است.

۳- حیرت و شگفتی در برابر عظمت برخی از بناها و کارها که اجرای آنها را بیرون از توانایی انسان می‌یافتند و ناچار به موجودات و مخلوقات پنداری و خارق‌العاده نسبت می‌دادند.

۴- در آمیختن شخصیت‌های تاریخی و افسانه‌یی بیکدیگر که وجه مشابهت‌هایی در کارها و شخصیت و صفات آنها وجود داشته است.

۵- شاخ و برگ دادن به افسانه‌ها و کاستن و افزودن داستانهای درهم‌آمیخته بر اثر میدان دادن به تخیلات و تصورات و بدینسان تکمیل کردن آنها بر مبنای حس داستان‌سرایی و قصه‌پردازی.

جا دارد در اینجا یادآوری کنیم هر افسانه و داستان کهنی مانند داستان جمشید یا داستانهای دیگر از چهارپایه بوجود می‌آید:

۱- پیشامد تاریخی بزرگ و مهمی که نظر باهمینش خاطره آن در ذهن مردم باقی می‌ماند و سپس بگذشت زمان بصورت داستان درمی‌آید.

۲- کسانی که در پدیدآوردن و پیدایش این پیشامدها دست‌اندرکار بوده‌اند.

۳- مکانی که این پیشامد در آن بوجود آمده است.

۴- زمانی که داستان در آن روی داده است.

سه‌پایه آخری همواره در معرض دگرگونی و جابجاشدن و شکل عوض کردن است و چه‌بسا داستان از کسانی بکسان دیگر نسبت داده می‌شود یا از مکانی به مکان دیگر نقل می‌کند

و یا از نظر زمانی پس‌وپیش برده می‌شود ولی آنچه همواره ثابت می‌ماند هسته و مبنای اصلی پیشامد است که البته باشاخ و برگهایی آرایش می‌یابد و اگر شاخ و برگها را بپیراییم واز دور هسته اصلی پاک کنیم، ناچار به حقیقتی خواهیم رسید.

اکنون اگر با نظرهایی که درباره داستانهای کهن آوردیم، داستان‌های منتسب به جمشید را تجزیه و تحلیل نماییم نتیجه‌های زیر بدست می‌آید:

بی‌گمان خاطره‌یی از علت بنای کاخها و ایوانها و تالارهای تخت‌جمشید در آن صفت بلند در دامنه کوه رحمت، در ذهن مردم ایران بازمانده بوده است و می‌دانسته‌اند که میان بنیاد این معبد و کاخ با برگزاری آیین نوروز و مهرگان در آن و گردآمدن درباریان و بزرگان و نمایندگان کشورهای گوناگون در این محل مقدس، ارتباطی وجود داشته است.

از مراسم تحویل خورشید به برج حمل و مراسمی که در ناپیدن نخستین پرتو خورشید در بامداد نخستین روز تابستان بزرگ و سال نوین اجرا می‌گردید، خاطره‌هایی در ذهن مردم ایران بوده است.

مشاهده بعضی آثار همچون سنگ‌نگاره‌های گوناگون تخت‌جمشید چه در درگاهی‌ها و چه در بالای آرامگاه‌ها و دخمه‌ها که تخت شاهنشاه را کسانی با دستها و بازوان خود در بالای سر بلند کرده‌اند و تو گویی آنرا در آسمان می‌برند، ناچار باعث پدید آمدن داستان ساختن تخت مرصع و نشستن بر روی آن و تصور حمل آن بادست دیوان در هوا شده است. اما چرا موجوداتی که تخت را حمل می‌کنند دیوانگاشته شده‌اند، زیرا چنانکه نویسنده «عجایب‌نامه» نیز استدلال کرده مردم بنای این کاخها و ستونها یا حمل تخته‌سنگهای عظیم را از جاهای دور دست به صفت تخت‌جمشید با وسائل عادی و دست و نیروی انسانها کاری نشدنی می‌دانستند ناچار پیش خود چنین می‌پنداشتند که آنها را موجوداتی غیر از آدمیزاد-مثلا دیوان که مخلوقاتی عظیم‌الجثه و نیرومند بودند - بدینجا آورده و ساخته‌اند و این تصورها و پندارها با عقایدی که درباره دیو و جن و پری و شیاطین داشتند منافاتی نداشت.

همه این تصورات و تعبیرات و استنباطها با اشتراکی که نام جمشید با خورشید در واژه «شید» (خشسته) یعنی درخشان دارد و نیز موضوع ساختن «ورجمکرد» که بنای مستحکمی بود برای حفظ انسانها و جانوران برگزیده در برابر طوفان، همه در پیدایش این داستانها و نسبت دادن آنها به جمشید مؤثر بوده است.

از سوی دیگر واژه «تخت» را نیز در پیدایش گوشه‌هایی از این داستانها نقشی است که بهترست برای روشنی مطلب بآن نیز اشاره‌یی کرده شود.

تخت چنانکه هنوز هم در زبان فارسی رایج است و بکار میرود به چند معنی است. یکی، بمعنی «گاه» یا کرسی و صندلی مخصوصی که شاهنشاهان بر روی آن جلوس می کردند، دیگر بمعنی زمین بلند و مسطح و صاف یا بهمان تعبیر خودش «زمین تخت» که در بالای آن عمارات و بناهای گوناگون می ساختند که امروزه صفه و تراس گفته می شود. ساختن معابد و کاخها بر روی صفه در مشرق زمین پیشینه چندین هزار ساله دارد و این کار غیر از مسائل معماری و محافظت در برابر سیل و طوفان وغیره، يك علت دیگری نیز داشته که عبارتست از مقدس شمردن آن زمین و هر چه در بالای آن ساخته شده بوده است و این عقیده هنوز هم در برخی از کشورها معمول است و زمینهای مقدس و محترم را مقداری از اطراف خودش بلندتر می گردانند، بهر حال تخت سلیمان و تخت جمشید و باغ تخت شیراز نامشان همه بدین معنی است و از این مقوله اند.

پس برقراری ارتباط میان ساختن تخت که در حقیقت ناظر بر ایجاد صفه تخت جمشید بوده برای اجرای برخی مراسم و انجام بعضی محاسبات نجومی و رصد و اندازه گیریهای مربوط به وضع خورشید در نوروز و مهرگان و اشتباه کردن آن با واژه تخت بمعنی گاه و مربوط ساختن تخت سلطنتی را با برآمدن آفتاب و تابیدن پرتو آن بر تخت و تاج شاه و نوروز شدن آن روز، همه نیک آشکار می سازند که این داستانها چگونه و از کجا ریشه گرفته و آب و تاب یافته اند.

\*\*\*

با این مقدمات، تقریباً مسلم می گردد که نه تنها داستان جمشید در نوشته های فارسی و ایرانی با سلیمان در آمیخته، بلکه شخصیت و کارهای داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی نیز با جمشید یکی شده و این همه نسبت های گوناگون را برای او فراهم آورده است.

باید رفتن این اختلاط، و باتوجه به چگونگی داستانها، اکنون باید جستجو کنیم که آن نوروز تاریخی که داریوش در «پارسه» یعنی در تخت جمشید در بالای صفه با آیین ویژه ای برگزار کرده و بانگیزه اهمیت و ارج خاصی که داشته خاطر آش در ذهن مردم ایران بازمانده و در داستانهای جمشید جلوه گر شده است، کدام نوروز بوده، و نقش صفه تخت جمشید در آیین برگزاری آن چیست و این ارتباط از کجاست؟

چنانکه می دانیم، داستانها نیز بر آن گواهند، نوروز يك عيد کهنسال و جشن بسیار باستانی ایرانیانست و شاید هم از نیاکان آریائی بانان بارث رسیده و مسلماً پیش از زردشت نیز برگزار میشده است و باتوجه به مطالبی که قبلاً گفته شد اگر بپذیریم که هر افسانه و داستانی يك مبنای تاریخی داشته است، می توانیم بگوییم که شاید این جشن از سده های سیزده

و چهاردهم پیش از میلاد وحتى از اوایل هزاره دوم پیش از میلاد نیز مرسوم بوده است. پس نوروز يك جشن دینی زردشتی نیست، و مربوطست بزمان «پوریوتکشان» (پیش دینان). در اوستا نیز نامی از نوروز برده نشده است ولی پس از زردشتی شدن بخش بزرگی از مردم ایران و همگانی شدن سالشماری اوستایی در ایران زمین و مطابقه داده شدن ماه های هخامنشی و اوستایی با یکدیگر، جشن فروردگان که در روزهای پایان سال و در دهه آخر ماه اسفندارمذ اوستایی برگزار می گردید، با جشن نوروز که در اول فروردین اوستایی یا ادوکنیش هخامنشی بود، توأم شد و کم کم رنگ بوی زردشتی بخود گرفت و بهمین علت است که تنها در برخی از کتابهای دینی دوران ساسانی از این جشن و برخی آداب مذهبی مربوط بان یادی رفته به يك چنین جشن بزرگ و دیرین کمتر پرداخته شده است.

درباره اصل و منشاء ایجاد نوروز، سخنان گوناگون و ضد و نقیض و عامیانه فراوان گفته شده است که بیشتر آنها افسانه و نادرست است و تنها دو نویسنده که خود احترام و ستاره شناس بوده اند، اشاره های بسیار کوتاه درباره منشاء و پیدایش آن کرده اند که تا اندازه ای با حقیقت موضوع مطابقت می نماید و چند راز و مسئله مربوط به آن را می گشاید.

نظر بیرونی و خیام (اگر او نویسنده نوروزنامه باشد) بزبان ساده و بطور کوتاه چنین است که ایرانیان عقیده داشته اند که پس از آفرینش، زمین و آسمان که چندین هزار سال بحال سکون و بی حرکت ایستاده بودند، بفرمان اهورامزدا، آغاز به حرکت کردند و حرکت خورشید در این هنگام در بامداد نخستین روز ماه فروردین یا روز هرمزد از نخستین دقیقه یا درجه برج حمل بود، چون خورشید يك دور در برجه گشت و دوباره بهمان روز و ساعت و دقیقه که در آغاز حرکت از آنجا رفته بود باز آمد، گیومرث آن لحظه و ساعت را دریافت و آغاز تاریخ نهاد و دور دوم حرکت خورشید از نخستین دقیقه برج حمل شروع شد و چون ایرانیان طول یکسال خورشیدی را ۳۶۵ شبانه روز و ۶ ساعت و دوازده دقیقه حساب می کردند بعلت کیسه نکردن سالها، آغاز سال بانقطه اعتدال ربیعی، در هر چهارسال تقریباً یکروز فاصله پیدامی کرد و ناچار لحظه تحویل سال و نوروز یا روز هرمزد فروردینماه در برجه می گردید، چنانکه در دوران پادشاهی هوشنگ و تهمورث که ۱۰۴۰ سال از تاریخ گذاری گیومرث گذشته بود، آغاز فروردینماه در برج نهم بود. و این محاسبه تا اندازه ای درست است زیرا در ۱۰۴۰ سال هر سال ۶ ساعت تحویل از نقطه اعتدال ربیعی دور افتاده بود که در طول این مدت میشود ۶۲۴۰ = ۶ × ۱۰۴۰، ساعت که با تقسیم آن به ۲۴

ساعت شبانه روز میشود ۲۶۰ روز و با تقسیم آن به ۳۰ روز (تعداد روزهای یکماه) میشود هشت ماه و دو روز و اگر دقیقه‌ها را نیز حساب کنیم، بهرحال آغاز سال پس از این مدت در داخل برج نهم قرار می‌گیرد.

می‌گویند چون جمشید در ۱۰۴۰ پادشاهی رسید پس از ۲۱ سال از سلطنت او یعنی هنگامی که ۱۴۶۱ سال از آغاز تاریخ گیومرثی گذشته بود، خورشید سه باره به نقطه اعتدال ربیعی یا جایی که از آنجا آغاز بگشتن کرده بود بازگشت یعنی در نخستین دقایق بامداد روز هر مزد از ماه فروردین یا نخستین درجه برج حمل حلول کرد و دور سوم آغاز شد.

عقاید مربوط به آفرینش و حرکت ستارگان و ماه و خورشید و زمین اگرچه افسانه‌یی بیش نیستند ولی چند مطلب را برای ما روشن می‌سازند و آن اینکه توجه بمسائل نجومی و اخترماری و ستاره‌شناسی و محاسبه حرکات خورشید و رصد ستارگان و دقت و ممارست در قضایای مربوط به هیئت و نجوم و گاهشماری از زمانهای بسیار باستان در میان ایرانیان و آریائیان معمول بوده است و با نبودن وسایل دانشی دقیق و با رصدهای ساده و سنجش حرکات ستارگان به مسائل مهمی از گاهشماری پی برده بودند که اندازه گیری‌های آنان با کشفیات زمان ما از لحاظ محاسبه طول سال خورشیدی حقیقی و تعیین محل و موقع دقیق آن در برجها چندان تفاوتی پیدا نمی‌کند.

\*\*\*

محاسبات نویسنده نوروژنامه با توجه به مبداء دور تاریخ گذاری و با در نظر گرفتن طول سال خورشیدی که ایرانیان ۳۶۵ شبانه روز و ۶ ساعت و ۱۲ دقیقه حساب می‌کردند، و با توجه به کبیسه نکردن سالها، در حال متعارف درست است یعنی اگر در هر سال خورشید ۶ ساعت از نقطه اعتدال ربیعی فاصله بگیرد، در یک صد سال ۶۰۰ ساعت یعنی بیست و پنج شبانه روز و در هزار سال ۲۵۰ شبانه روز تفاوت پیدا خواهد کرد و اگر بخواهیم بدانیم ۳۶۵ روز را کی پر خواهد کرد باید برای این کار تناسبی به بندیم و بگوییم در هر هزار سال ۲۵۰ روز در چند سال ۳۶۵ روز، پاسخ خواهد شد  $1460 = \frac{1000 \times 365}{250}$

و اگر دقیقه‌ها را نیز محاسبه کنیم، آغاز سال دور بعد در داخل ۱۴۶۱ خواهد افتاد و این همان رقمی است که در نوروژنامه بدان اشاره کرده و گفته است<sup>۳۳</sup>:

«... آن آغازی شد مر تاریخ این جهان را و پس از هزار و چهارصد و شصت و یکسال بهمان دقیقه و همان روز باز رسید، چون آن وقت را دریافتند ملکان عجم، از بهر بزرگ داشت آفتاب را و از بهر آنکه هر کسی این روز را در نتوانستندی یافت، نشان کردند و این روز را جشن ساختند

و عالمیان را خبر دادند تا همگان آن را بدانند و آن تاریخ نگاه دارند»<sup>۳۴</sup>.

نویسنده نوروژنامه فرا رسیدن نوروژهای همه ساله را به نقطه اعتدال ربیعی و تحویلهای عادی در ساعات و دقایق مختلف از شبانه روز را «دور کوچک» می‌نامد ولی حرکت خورشید را در برجهای دوازده گانه و دوباره بازگشتن آنرا به نخستین درجه برج حمل در بامداد روز هر مزد که بحساب او ۱۴۶۱ سال طول می‌کشیده است «دور بزرگ» نام می‌دهد و فرقی میان این نوروژ با نوروژهای دیگر می‌نهد و آنرا «نوروژ حقیقت»<sup>۳۵</sup> می‌خواند که روزی بس بزرگ و مقدس و مهم بوده و بنابر مفاد افسانه‌ها و داستانها، گیومرث و جمشید نیز همین نوروژها را درک کردند و تاریخ و آیین نهادند و درباره نخستین پرتو خورشید چنین نوروژیست که بیرونی نوشته: «... فرخنده ترین ساعات آن، ساعات آفتابست در صبح نوروژ فجر سپید بمنتهای نزدیکی خود بزمین می‌رسد، و مردم بنظر کردن بر آن تبرک می‌جویند».

اکنون باید بدانیم که یک چنین نوروژ با ویژگیها و خصوصیاتی که داشته است - یعنی سالی که حلول خورشید به نخستین درجه برج حمل در سر ساعت ۶ بامداد در نخستین روز ماه فروردین یا برابر آن «ادوکنیش» هخامنشی باشد - تنها در سال ۴۸۷ پیش از میلاد در افاق تخت جمشید می‌توانست اتفاق بیفتد و بس، زیرا با حسابهای دقیق قهقرایی وجدولهایی که دانشمندان هیئت و نجوم فراهم آورده اند معلوم میشود که در سال ۴۸۷ پیش از میلاد تحویل سال در روز ۲۸ مارس<sup>۳۶</sup> باقی گرینبویج ساعت ۲ و ۳۹ دقیقه از نیمه شب گذشته و باقی تخت جمشید که سه ساعت و بیست و یک دقیقه با آن فرق دارد، در سر ساعت شش بامداد نخستین روز ماه ادوکنیش هخامنشی یا روز هر مزد فروردین ماه اوستایی بوده است.

اما نوروژ سال ۴۸۷ پیش از میلاد که دو سال مانده به پایان پادشاهی داریوش بزرگ، دقیقاً محاسبه و جشن گرفته شده است دارای ویژگیهای دیگری نیز هست که در اهمیت و بزرگداشت آن مؤثر بوده است. زیرا در آغاز این سال نخستین روز ماه قمری در بابل در روز ۲۹ مارس یعنی روز دوم فروردین یا ادوکنیش هخامنشی بوده است، هلال هم در شامگاه نخستین روز ماه قابل رؤیت بوده و باین حساب روز دوم فروردین، اول ماه قمری بوده است و بهمین مناسبت هم باصطلاح ستاره‌شناسان اجتماع نیرین یا مقارنه نیرین بوده که از نظر نجومی دارای خواص و اهمیتی است<sup>۳۷</sup>، همچنین اول ماه ایرانی برابر با اول ماه بابلی (نیسان) و اولین روز از اولین ماه سال مصری بوده است.

با این مشخصات که شمرده شد نوروژ آن سال دارای



کاخ سه دروازه

سنگ‌نگاره شاهنشاه هخامنشی که چشمید نامیده شده و حاملان تخت او که دیوان پنداشته شده‌اند

بدین جهت تحویل ساعت ۶ بامداد که هم آغاز روز وهم آغاز ماه وهم آغاز سال شمرده می‌شد از تحویل‌های دیگر مهمتر بود. ابوریحان بیرونی در این خصوص می‌نویسد:

«... اما میان غیر از عرب، مانند رومیها و ایرانیها و مردم دیگری که با ایشان همدل و همداستانند چنین معمول است که

۳۵- «نوروز حقیقت» یعنی نوروز حقیقی. در تاریخ بیهمی می‌خوانیم «خبرهای حقیقت» یعنی خبرهای حقیقی.

۳۶- اکنون ۲۱ مارس گریگوری برابر است با اول حمل و حساب ۲۸ مارس پیش از اصلاح تقویم توسط پاپ گریگور است.

۳۷- «اجتماع یا مقارنه در حوالی شش‌ساعت و نیم بعد از ظهر روز ۲۷ مارس در آفاق ایران بوده، بنابراین رویت هلال بطن قوی بدواز غروب روز ۲۹ میشود که در آن‌صورت روز ۳۰ مارس اول ماه قمری است» گاهشماری تقی‌زاده

۳۸- تقی‌زاده مینویسد: «اگر از کیسه‌گیری تنها این مقصود حاصل می‌شده است که روز اول سال ثابت را که منطبق با روز اول یکی از ماههای عرفی بوده بروز اول ماه بعد منتقل کنند... باید گفت قطعاً آخرین کیسه‌گیری در پادشاهی فیروز و در سال ۴۷۴ میلادی که پیش از این ذکر شد صورت گرفته است» ص ۴۱۹ مقالات تقی‌زاده.

ویژگی‌هایی بوده که مغان و ستاره‌شماران دربار هخامنشی، پس از سی سال از بنیادگذاری تخت‌جمشید بدست داریوش، از روی محاسبات دقیق آنرا دریافتند و پس از سده‌ها نوروز را در محل خود ثابت کرده کیسه‌های یکصد و بیست ساله را معمول کردند تا مانند گذشته نوروز از جای خود حرکت نکند و در برجها نگردد و همواره در نقطه اعتدال ربیعی یا تردیک بآن ثابت بماند، این اقدام در عالم گاهشماری ایران و ستاره‌شناسی، یکی از کارهای مبتکرانه و مهمی است که در روزگار داریوش بزرگ انجام گرفت و تا زمان برافتادن ساسانیان در ایران دوام یافت.

کیسه‌های ۱۲۰ ساله بدینسان معمول گشت که یکسال خورشیدی چون ۳۶۵ شبانه‌روز و ربع آن یعنی ۶ ساعت بود، معمولاً از این شش ساعت‌ها در تعیین آغاز سال بعد صرف‌نظر کرده پس از گذشتن ۱۲۰ سال یکماه کیسه می‌کردند (محاسبه دقیق آن در هر ۱۲۸ سال ۳۱ روز است) بدینسان نوروز در تردیک‌ترین وضع خود به نقطه اعتدال ربیعی یا اولین درجه برج حمل قرار می‌گرفت و در برجها سیر نمی‌کرد و این‌گونه کیسه‌گیری چنانکه می‌دانیم پیش از داریوش معمول نبود.

سالها بعد در زمان فیروز پادشاه ساسانی (سال ۴۷۴ میلادی) (نیای انوشیروان) که هشتمین کیسه یکصد و بیست ساله را برگزار می‌کردند، بجای یک ماه دو ماه کیسه کردند، یعنی یک ماه برای ۱۲۰ سال گذشته و احتیاطاً یکماه برای ۱۲۰ ساله آینده، از اینرو نوروز آن سال نیز ویژگی پیدا کرد که معروف به «نوروز پیروز»<sup>۳۸</sup> شد که اکنون نیز مردم آنرا بکار می‌برند ولی کمتر کسی از معنی حقیقی و «وجه تسمیه» آن آگاه است و آنرا صفتی برای نوروز می‌دانند که البته معنایی ندارد.

شاید در اینجا این پرسش پیش آید که دلیل اهمیت حلول سال نو در سر ساعت شش بامداد چیست، چرا نیمروز محل را در نظر نمی‌گرفتند که در آن آفتاب در رأس نصف‌النهار بود و از دیده محاسبات نجومی بهتر و دقیق‌تر و آسانتر بود، در پاسخ باید گفت که ایرانیان آغاز شب‌وروز را از دمیدن آفتاب در بامداد می‌دانستند و بآن اهمیت خاصی قائل بودند

۳۳- «اما سال مصریان قدیم سال خورشیدی بوده، جز اینکه ایشان این چهاریک‌ها را وامی‌گذاشتند تا یکسال تشکیل و این امر در ۱۴۶۰ سال انجام می‌گرفت و آنوقت یکسال را کیسه می‌کردند و در اول سال با اهل اسکندریه و قسطنطنیه بنا بر آن‌چه تاون اسکندرانی گفته‌موافق می‌شدند». آثار الباقیه ص ۱۹.

۳۴- راهب بیزانسی جاکوس آرگوروس در حدود سال ۱۳۷۰ میلادی نوشته و ادعا می‌کند که ابتدای دوره گردش سال ایرانی (دوره کیسه) ۱۴۶۰ سال است. گاهشماری ص ۲۷.

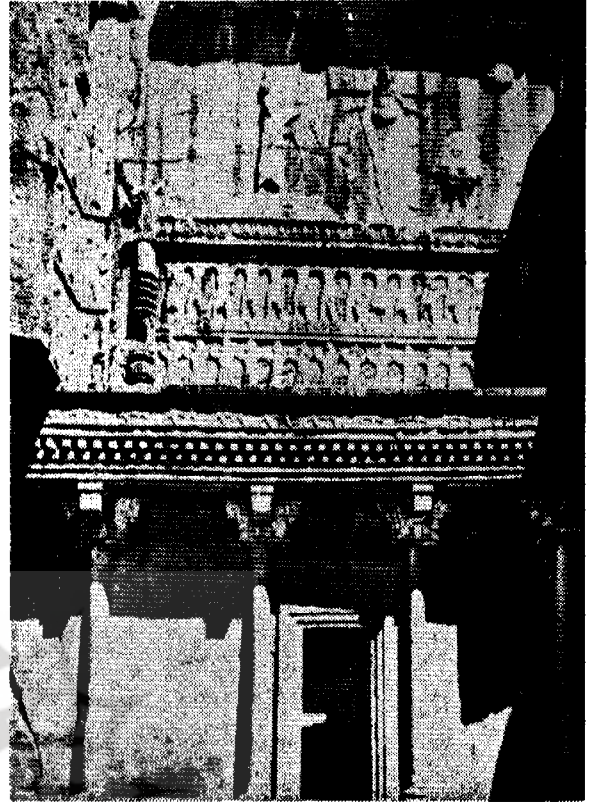
درباره اش شده است که بیرونی در آثار الباقیه آنرا چنین یاد می کند :

«ودو قطره از پشت او (گیومرث) در کوه «وامداد» که در اصطخر است چکیده از آن دو قطره، دو بوته ریاس که در آغاز ماه نهم اعضای بر آنها هویدا گشت روید»<sup>۴۰</sup>. و این افسانه بمناسبت واژه «مهر» و «مهرگیا» و «مهری و مهریانه» و «مشی و مشیانه» که گویند از خانواده ریواس هستند و نیز آدم و حوای ایرانی که از این گیاه پدید آمده اند ساخته شده که بحث از آن در اینجا زائد است.

در اینکه در برگزیدن محل تخت جمشید از سوی داریوش و دانشمندان آن روزگار غیر از نظریات دینی و پادشاهی، نظریات نجومی نیز در کار بوده است تردیدی نمی توان کرد. ولی تاکنون یک پژوهش جدی و مداوم برای یافتن این راز بکار بسته نشده است، تنها در سالهای اخیر دو تن از دانشمندان خارجی، یکی پروفیسور ولفگانگ ماربورگ لنتز (Lentz) و دیگری آقای جیمز جورج (George) سفیر کانادا در ایران<sup>۴۱</sup> پژوهشهایی کرده مطالبی نوشته اند که مبتنی است بر تحقیق درباره مسائل نجومی که در ساختن تخت جمشید در نظر بوده است. ولی بنظر من، متأسفانه هر دو آقایان با در نظر گرفتن محاسبه بلندترین و کوتاه ترین روز در تخت جمشید یا جستجو برای یافتن رازهایی مرتبط با انقلاب صیفی و شتوی، و مبنا قرار دادن آنها برای توجیه وضع ساختمان های تخت جمشید، راه نادرست پیموده اند، زیرا محاسبه و رصد بلندترین و کوتاه ترین روز سال در تخت جمشید، نه رویداد مهمی بود و نه دشوار بود و نه روزی مقدس. هر روستایی ساده و بیدانش ایرانی، همه وقت از روی سایه دیوار خانه اش میتواند چنین محاسبه ای را انجام داده بگوید بلندترین و کوتاه ترین روز سال کدام است و با اصطلاح انقلاب صیفی و شتوی در چه موقع از سال قرار داشت پس برای یافتن یا اندازه گیری چنین موضوع ساده و آسان، در چیدن چنین دستگاهی بعظمت تخت جمشید، کاری بیهوده و ابلهانه بود، ولی آنچه ایرانیان در روزگار داریوش در پی آن بودند، تشخیص دقیق روزها و شبهای مساوی در اول تابستان بزرگ (بهار) و زمستان بزرگ (پائیز) و یافتن نقطه اعتدال ربیعی و خریفی و موضوع ثابت نگاهداشتن نوروز و آغاز سال در محل خود بود.

بیرونی نیز متوجه این موضوع بوده و در آثار الباقیه آورده است که :

«انقلابین را از اعتدالین بهتر می شود بیاری آلت و چشم اطلاع یافت زیرا انقلابین اول اقبال خورشید است یکی از دو قطب کل و همچنین اول ادبار آفتاب است از یکی از دو قطب کل، و چون ظل منتصب را در هر انقلاب صیفی و ظل بسیط



آرامگاه یکی از شاهنشاهان هخامنشی و حاملان تخت که جمشید و دیوان پنداشته شده اند

شب و روز از آغاز طلوع آفتاب است از افق مشرق تا طلوع آفتاب از افق فردا، زیرا ماههای این ملل منکی بر محاسبه است و با کثرت ماه و ستارگان دیگر بهیچ وجه وابستگی ندارد، بنابراین عقیده آغاز شبانه روز از ابتدای روز است بالنتیجه بعقیده این ملل روز بر شب مقدم است و دلیل این مدعا اینست که فروغ، هستی است و تاریکی نیستی، و هستی بر نیستی تقدم دارد»<sup>۴۲</sup>.

کوه رحمت نیز که در سمت مشرق تخت جمشید قرار دارد نظر باهمیتی که بموضوع وامداد در روزها و نوروزها داده می شد، «کوه وامداد» یعنی کوه بامداد نامیده می شود مقدس بود. ما از نام پارسی باستان این کوه آگاهی نداریم ولی نامهای دیگری نیز برای آن یاد کرده اند که از آن جمله «کوه مهر» یا «کمهر» است و کسانی معتقدند که «رحمت» ترجمه «مهر» است که در نام سابق کوه بوده است و پیداست این نام بمناسبت بر آمدن خورشید یا مهر فروزان از پشت آن کوه بان داده شده است ولی وجود همین واژه باز باعث پیدایش افسانه ای

آیین‌های دوعید بزرگ در پیشگاه شاهنشاهان برپا گردد ، بنا بر این موضوع اندازه‌گیری ومحاسبه بلندترین و کوتاهترین روزهای سال در تخت‌جمشید و آیین‌هایی که این دودانشمند از پیش‌خود برای آنروزها فرض کرده‌اند از نظر مامردوداست.

۳۹- آثارالباقیه بیرونی ترجمه داناسرشت ص ۷.

۴۰- آثارالباقیه ص ۱۳۳ .

۴۱- در این باره نگاه کنید به مقاله آقای لنتز در یادبودنامه پنجمین

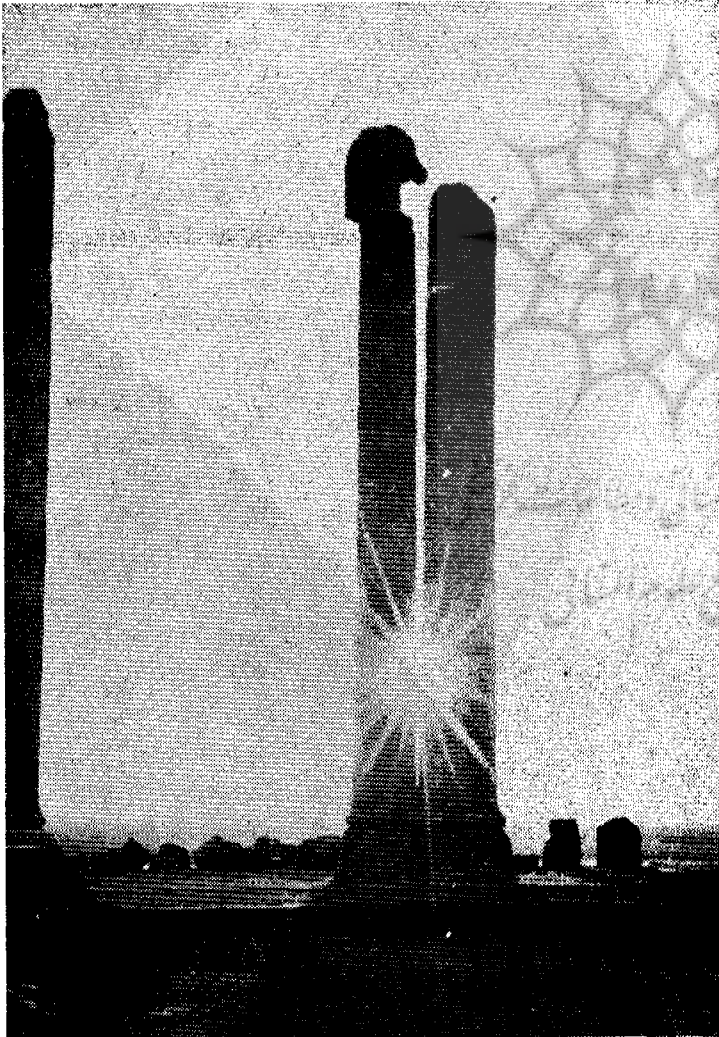
کنگره باستان‌شناسی و هنر ایران ص ۲۸۹ .

۴۲- درباره نظر آقای جورج نگاه کنید به روزنامه کیهان اترناشنال

مورخ ۲۲ ژوئن ۱۹۷۶ .

۴۳- آثارالباقیه ۲۴۳.

منظره فرو رفتن آفتاب در تخت‌جمشید از میان ستونها



را در انقلاب شتوی در هر موضعی از زمین رصد کنند، روز انقلاب بر راصد پوشیده نخواهد ماند واگر چه از علم‌هیئت وهندسه دور باشد، اما اعتدالین را نمی‌شود شناخت مگر پس از اینکه انسان در آغاز کار عرض بلد ومیل کلی را بداند...»<sup>۴۳</sup>

اشکال دیگری که بر نظر لنتز وجیمز جورج وارد است اینست که درازترین روز در تابستان یعنی ۲۲ ژوئن (=اول تیر) و کوتاه‌ترین روز یعنی ۲۱ دسامبر (=۳۰ آذر) دوزمان نامساعد برای زندگی وتوقف وگردآمدن در تخت‌جمشیداست ودر این دوموقع از سال، معمولا شاهنشاهان هخامنشی در تابستان در همدان ودر زمستان در شوش وبابل میزیستند و اردوی آنان طوری راه می‌پیمود که در حدود اوایل سالوبهار ونوروز و اوایل پاییز ومهرگان در این محل مقدس باشند و

تخت سلیمان که دیوان آن را در هوا می‌برند از کتاب هزارویکشب

